

بررسی مبانی انسان‌شناختی دیدگاه‌های اریک فروم

علی مصباح*

محمدعلی محیطی اردکان**

چکیده

تردیدی نیست که مبانی و زیرساخت‌های علوم انسانی در زندگی نظری و عملی انسان تأثیر به‌سزایی دارند، چرا که نوع نگاه محقق به انسان، مسائل زیادی را از قبیل موضوع، روش و کاربرد در علوم انسانی معین کرده و از سوی دیگر، رفتارها، اعتقادات و حتی احساسات افراد بر این اساس شکل گرفته و تقویت می‌شود، از این‌رو بررسی آنها ضروری است. در این مقاله آن دسته از مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی که دیدگاه‌های روانکاوانه اریک فروم بر آنها استوار است در قالب عناوینی چون اومانیزم، ماهیت انسان، از خودبیگانگی، سرشت مشترک انسان‌ها، انسان و دین و نیز انسان کامل، بررسی شده و با توجه به معارف اسلامی نقد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی، اومانیزم، ماهیت، از خودبیگانگی، سرشت مشترک، اریک فروم.

* دانشیار گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام. دریافت: ۸۹/۱۱/۹ - پذیرش: ۹۰/۱/۲۰.

** دانش‌پژوه کارشناسی ارشد فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.

مقدمه

انسان در طول تاریخ تفکر به مثابه موجودی که ابعاد ناشناخته و قابل تحقیق و بررسی دارد معرفی شده است. انسان‌شناسان در بررسی‌های خود تلاش می‌کنند با مطرح کردن موضوعاتی، نظیر چیستی انسان، تفاوت‌های اساسی او با دیگر موجودات، نیازها و قابلیت‌های وی، رابطه او با دین و خدا، تکامل بشر و... گام‌های اساسی در مسیر شناخت انسان بردارند، هرچند در این راه طولانی لغزشگاه‌های بزرگی چون تفکرات اومانیستی، بعضی از محققان را از پیمودن صحیح این مسیر بازداشته است. اریک فروم را می‌توان از جمله این افراد معرفی کرد. اندیشه‌های انسان‌شناسانه وی که از چشم‌اندازی روان‌شناسانه و با قلمی روان در کتاب‌های وی منعکس شده است، هرچند چشم خواننده را به خود خیره می‌کند، ولی نقاط ضعف آن دیدگاه‌ها هیچ‌گاه از نگاه‌های دقیق و واقع‌بین مخفی نمی‌ماند؛ چراکه وی در فرایند بررسی‌های خویش نتوانسته است انسان را تمام قامت معرفی نماید. در این مقاله تلاش می‌شود پس از معرفی اجمالی فروم، مبانی اندیشه‌های انسان‌شناسانه وی بررسی و با توجه به دیدگاه‌های اسلام نقد شود.

معرفی اریک فروم

اریک فروم^(۱) در ۲۳ مارس ۱۹۰۰ در فرانکفورت آلمان در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. وی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه را در دانشگاه فرانکفورت و هایدلبرگ آموخت. این روان‌کاو و فیلسوف اجتماعی آمریکایی آلمانی‌تبار پس از دریافت دکترای خود در سال ۱۹۲۲م از دانشگاه هایدلبرگ، در مؤسسه روان‌کاوی برلین کار خود را به عنوان روان‌کاوی که شاگرد و پیرو زیگموند فروید است شروع کرد.^(۲) فروم در سال ۱۹۳۰م به مکتب فرانکفورت راه یافت و در مؤسسه تحقیقات اجتماعی برلین در کنار اندیشمندانی، همچون ماکس هورکهایمر،^(۳) تئودور اریک آدورنو^(۴) و هربرت مارکوزه^(۵) قرار گرفت، هرچند پس از مدتی، از این مکتب فاصله گرفت و از منتقدان فروید شد.

تلاش وی برای اجرای یافته‌هایش روی بیماران، از سال ۱۹۲۶م شروع شد. فروم در فاصله سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۵م به همکاری با مجله تحقیقات اجتماعی (Fur Sozial Forschung Zeitschrift) که توسط مؤسسه تحقیقات اجتماعی فرانکفورت منتشر می‌شد، پرداخت. وی در سال‌های ۱۹۳۴-۱۳۴۱م عضو هیئت علمی دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک بود و در سال ۱۹۴۱م به دانشکده کالج بنیگتون در ورمونت پیوست. فروم در سال ۱۹۵۱م به عنوان استاد روان‌کاوی در دانشگاه مکزیک برگزیده شد. اریک فروم در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۶۱م در دانشگاه ایالتی میشیگان نیز تدریس می‌کرد و سرانجام در سال ۱۹۶۲م به عنوان استاد روان‌پزشکی به دانشگاه نیویورک بازگشت. این نکته نیز قابل توجه است که وی از اندیشه‌های مارکسیستی نیز تأثیر پذیرفته و با تألیف کتاب *برداشت مارکس از انسان* معتقد شد که مارکس حقیقی را باید در قالب دوره اول حیات علمی‌اش شناخت. فروم در آثارش کوشید تا ارتباط متقابل روان‌شناسی و جامعه را شرح دهد و معتقد بود که با به کار بستن اصول روان‌کاوی به عنوان علاج مشکلات و بیماری‌های فرهنگی بشر، راهی به سوی تحقق جامعه‌ای معقول و متعادل از لحاظ روانی خواهد یافت.^(۶) سرانجام وی در ۱۸ مارس ۱۹۸۰م بر اثر حمله قلبی در سوئیس درگذشت. برخی از مهم‌ترین کتاب‌های وی به ترتیب تاریخ انتشار آنها به زبان اصلی عبارت‌اند از:

گریز از آزادی،^(۷) ترجمه عزت‌الله فولادوند (۱۹۴۱م)؛

انسان برای خویشتن، پژوهشی در روان‌شناسی اخلاق،^(۸) ترجمه اکبر تبریزی (۱۹۴۷م)؛

روان‌کاوی و دین،^(۹) ترجمه آرسن نظریان (۱۹۵۰م)؛

جامعه سالم،^(۱۰) ترجمه اکبر تبریزی (۱۹۵۵م)؛

سرشت راستین انسان (نام اصلی: *برداشت مارکس از انسان*)،^(۱۱) ترجمه فیروز جاوید

(۱۹۶۱م)؛

شما باید به خدایان مانید^(۱۲) (۱۹۶۶م)؛

انقلاب امید: در ریشه‌های عوامل غیراومانستی و اومانستی جامعه صنعتی،^(۱۳) ترجمه مجید روشنگر (۱۹۶۸م)؛

بحران روان‌کاوی،^(۱۴) ترجمه اکبر تبریزی (۱۹۷۰م)؛

آنا‌تومی ویرانسازی انسان،^(۱۵) ترجمه احمد صبوری (۱۹۷۳م)؛

داشتن یا بودن؟،^(۱۶) ترجمه اکبر تبریزی (۱۹۷۶م).^(۱۷)

بررسی مبانی انسان‌شناختی دیدگاه‌های اریک فروم

شکی نیست که اندیشه‌های هر متفکری برخاسته از مبانی، پیش‌فرض‌ها یا اصول موضوعه‌ای است که وی از قبل فراگرفته یا به طور فطری در نهادش وجود داشته و یا فرض گرفته است. فروم نیز در ارائه آرای خویش از این قاعده مستثنا نیست. با توجه به آنچه از زندگی‌نامه مختصر فروم گذشت می‌توان خاستگاه بیشتر دیدگاه‌های انسان‌شناختی وی را تفکرات اومانستی و مارکسیستی دانست، هرچند اندیشه‌های وی از منابع دیگری نیز سرچشمه می‌گیرد که در این بخش سعی می‌شود با استناد به آثار فروم به بررسی آنها پرداخته شود.

الف. اومانسیم

این اصطلاح در فارسی به معنای «انسان‌محوری»، «انسان‌مداری» یا «اصالت انسان» است. این واژه در اصطلاح به معنای نگرش یا فلسفه‌ای است که با نهادن انسان در مرکز تأملات خود، اصالت را به رشد و شکوفایی مادی انسان می‌دهد. بر این اساس همه چیز باید در راستای برآورده شدن نیازهای مادی انسان قرار گیرد؛ همان انسان غربی که خدا را پیش از رنسانس، برترین موجود می‌دانست، پس از رنسانس خود را جایگزین خدا کرد و هیچ اراده و قدرتی را برتر از اراده و قدرت خود نپذیرفت و اگر هم در جایی آوازه خدا به گوش می‌رسد، خدایی انسانی است که تمام قامت برای انسان خدمت می‌کند و

اگر روزی از این مهم سرباز زد، مؤاخذه می‌شود. این رویکرد از مهم‌ترین ویژگی‌های تفکر غربی در قرن‌های متأخر است. البته باید توجه داشت که منظور از غرب در اینجا غرب جغرافیایی نیست؛ چراکه در مغرب زمین نیز کسانی هستند که خدام‌محورند، همچنان‌که در مشرق زمین افرادی وجود دارند که دیدگاه‌های اومانستی را پذیرفته و ترویج می‌کنند. بنابراین، منظور از غرب در اینجا افرادی است که آن سوی مرزهای فرهنگی اسلامی اصیل می‌اندیشند. اریک فروم را به روشنی می‌توان یکی از این افراد دانست. این رویکرد در اعماق جان وی ریشه دوانده و ثمره‌اش در نگاه‌های وی به روشنی دیده می‌شود.

بر اساس دیدگاه فروم هر انسانی - خواه مقدس باشد یا جانی - تمامی انسانیت را درون خود دارد^(۱۸) و بین آنها هیچ تفاوتی نیست. این دیدگاه یکی از مفاد پانزده‌گانه‌ای است که گروهی از اندیشمندان اومانست در بیانیهٔ اول خود در سال ۱۹۳۳ امضا کرده و بر اساس بند هفتم آن معتقد شدند که دین، دربردارندهٔ فعالیت‌ها، اهداف و تجربیاتی است که به لحاظ انسانی اهمیت دارد. هیچ انسانی از دین، بیگانه نیست؛ چراکه دین دربردارندهٔ کار و کوشش، هنر، علم، فلسفه، عشق، دوستی، تفریح و سرگرمی و هرآن چیزی است که از زندگی رضایتمندانه و هوشمندانه انسانی حکایت می‌کند. بر این اساس، تفاوتی میان انسان مقدس و مذهبی از یک سو و مادی و غیرمذهبی از سویی دیگر باقی نمی‌ماند.^(۱۹)

فروم در کتاب *انسان برای خویشتن* می‌گوید: «اصول اخلاقی اومانستیک، دانش عملی هنر زیستن است که پایهٔ آن بر دانش انسانی تئوریک استوار است.»^(۲۰) به اعتقاد فروم وجدان اومانستیک نه تنها نمایانگر توصیفی از خود حقیقی ما، بلکه دربردارندهٔ جوهر تجربیات اخلاقی ما در زندگانی نیز هست.^(۲۱) زنده بودن در دیدگاه وی «بارور بودن، یعنی نیروهای خود را در اختیار مقام بالاتر از خود قرار ندادن و فقط در راه مقاصد خود به کار بردن، به هستی خود مفهوم بخشیدن و بالأخره انسان بودن»^(۲۲)

است. بند دوازدهم بیانیه یادشده اومانیزست‌ها به همین مطلب اشاره دارد. اریک فروم از نیاز به دانشی جدید و کاملاً متفاوت (دانش اومانیزستی انسان) سخن می‌گوید که بنیاد دانش عملی و هنر بازسازی اجتماعی است.^(۲۳) به اعتقاد وی، «آینده ما به این وابسته است که بهترین مغزهای متفکر با آگاهی از بحران کنونی تا چه حد خودشان را وقف علم اومانیزستیک انسان کنند.»^(۲۴) وی با تبیین چگونگی انسان‌محور کردن جامعه صنعتی و ارائه چند راه‌حل در این زمینه می‌گوید:

ما در کانون بحران انسان عصر حاضر قرار داریم. فرصت چندان زیادی برای ما باقی نمانده است؛ اگر الآن شروع نکنیم، فردا احتمالاً بسیار دیر خواهد بود. اما امید وجود دارد؛ زیرا یک امکان واقعی مبنی بر این وجود دارد که انسان می‌تواند ابراز وجود کرده و جامعه صنعتی انسان‌گرایانه را بسازد.^(۲۵)

شواهد دیگری نیز وجود دارد که فروم در آثارش به گرایش‌های اومانیزستی خویش تصریح کرده است، ولی در این بخش به همین مقدار بسنده کرده و سعی می‌شود ضمن بحث‌های بعدی به تأثیر این دیدگاه در آرای فروم اشاره گردد. باید توجه داشت جامعه‌ای که تنها بر اساس تفکر بشری شکل گرفته است از آن جهت که در آن تمام مصالح بشری مورد توجه قرار نمی‌گیرد در مقام قانون‌گذاری، نظارت و اجرای قوانین دچار نقص است، در حالی که این مشکلات و موانع را در جوامعی که به طور کامل از دستورات الهی پیروی کنند نمی‌توان مشاهده کرد و اگر نقصی مشاهده می‌شود به سبب آن است که دستورات خداوند که بر اساس مصالح و مفاسد واقعی تنظیم شده است، به دلایل مختلفی به صورت کامل اجرا نمی‌شود. علاوه بر این، با توجه به اینکه خواسته‌های انسان‌ها متفاوت و گاه متناقض‌اند، عمل به خواسته‌ها، مشکلات اجتماعی زیادی را به بار خواهد آورد و در مقام عمل باید برخی خواسته‌های انسانی کنار گذاشته شود. نیز سرانجام انسان از دیدگاه یک اومانیزست

چیزی جز پوچی و نابودی کامل بعد از عمری محدود نخواهد بود و چنین شخصی در این دنیا همواره به سبب این سرنوشت ناگوار، مضطرب است، در حالی که در تفکر اسلامی، بر اساس فرمایش حضرت علی علیه السلام انسان برای باقی ماندن (در سرای هستی) خلق شده است نه فانی شدن و از بین رفتن. ^(۲۶) مرگ، انتقال از این دنیا به دنیایی دیگر ^(۲۷) و آغاز زندگی جاوید است. ^(۲۸) علاوه بر این، هرچند اومانیست‌ها در سردادن شعار رعایت کامل حقوق انسان - البته در معنای صرفاً مادی آن - پیشگام‌اند، ولی با بررسی تاریخ تحولات در جوامع غربی به این نکته دست می‌یابیم که هیچ‌گاه در مقام عمل، این امر تحقق نیافته است؛ امری که مانند دیگر اصول اومانیستی با برهان عقلی به اثبات نرسیده است.

ب. ماهیت انسان

در این بخش به این سؤال پاسخ داده می‌شود که از دیدگاه فروم تا چه اندازه می‌توانیم متفاوت باشیم و هنوز هم انسان باقی بمانیم؟
فروم در جواب این سؤال، تعریف‌های متفاوتی از انسانیت را از دیدگاه برخی اندیشمندان ذکر می‌کند که عبارت‌اند از:

ابزارساز بودن؛

درک کردن و به کار بردن اندیشه؛

بازیگر بودن؛

توانایی بر جواب منفی دادن؛

امیدوار بودن؛

فعالیت آگاه و آزاد داشتن.

بر این اساس هرکس ویژگی‌های فوق را داشته باشد انسان است. اما از نظر خود فروم، انسان می‌تواند خوب باشد یا بد، همان‌گونه که می‌تواند آوازی خوش داشته باشد یا

صدایی گرفته، و هر انسانی - خواه مقدس باشد یا جانی تمامی انسانیت را درون خود دارد (۲۹) و حتی سادیس‌ترین و ویرانگرترین انسان هم به همان اندازه یک قدیس، انسان است. (۳۰) باید به این نکته توجه داشت که هرچند این ادعای فروم در مورد انسان زیستی و فیزیکی درست است، ولی در مورد انسان متفکر، معنوی و ارزشمند صحت ندارد. روشن است که انسان و حیوان در برخی ویژگی‌ها با هم مشترک‌اند، ولی آنچه موجب می‌شود انسان غیر از حیوان باشد، ویژگی تفکر و تعقل انسان است؛ چیزی که حیوانات از آن بی‌بهره‌اند. بنابراین، کسی را می‌توان انسان نامید که بیندیشد و علاوه بر آن بر اساس آنچه عقلش فرمان می‌دهد عمل کند. همان‌گونه که در جای خودش اثبات شده است، بر اساس تأملات عقلانی روشن می‌شود که انسان موجودی ممکن و نیازمند است، از این رو، باید واجب‌الوجودی باشد که او را خلق کرده و برای برآورده کردن نیازهای مادی و معنوی انسان امکاناتی را در اختیارش گذارده و به او دستوراتی را برای رسیدن به سعادت بدهد. انسان نیز باید شکرگزار این نعمت باشد و یکی از مصادیق مهم شکرگزاری، پیروی از دستورات اوست. بنابراین، عقل انسان حکم می‌کند که باید از دستورات خداوند پیروی کند. در این صورت است که انسان می‌تواند سیر تکاملی خود را با کمک این وجه تمایز انسان از حیوان طی کند. با توجه به اینکه بیان شد وجه تمایز انسان و حیوان، تعقل و عمل به فرامین عقلی است، روشن می‌شود که نمی‌توان ویرانگرترین شخص را به اندازه یک قدیس انسان دانست؛ چراکه در این صورت بین او و برخی حیوانات تفاوتی نمی‌توان یافت و حتی می‌توان ادعا کرد که چنین فردی پست‌تر از حیواناتی است که چنین ویژگی را ندارند. خداوند متعال می‌فرماید:

و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، [چراکه] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند. (اعراف: ۱۷۹) (۳۱)

البته اریک فروم آنچه ذکر شد را پاسخ صحیحی برای چیستی انسان نمی‌داند و با اذعان به دشواری روشن کردن ماهیت انسان در عالم واقع،^(۳۲) معتقد است که پاسخ به سؤال «انسان چیست؟» را باید در شرایط وجودی انسان جست‌وجو کرد؛ شرایطی که نه نتیجه یک اندیشه متافیزیکی، بلکه نتیجه آزمایش عوامل مردم‌شناختی، تاریخ، روان‌شناسی کودک و آسیب‌شناسی روانی فردی و اجتماعی است.^(۳۳)

حق آن است که انسان دو ساحتی است؛ یعنی غیر از بدن جسمانی که وجود آن بدیهی است، نفس غیرمادی نیز دارد که وجود داشتن و تجرد آن، هم در فلسفه اسلامی از طریق براهینی، مانند هواء طلق، نداشتن ویژگی‌های مادیات، اثبات تجرد برخی ویژگی‌های نفس و... ثابت می‌شود^(۳۴) و هم در آیات و روایات می‌توان شواهدی برای آن یافت، مانند: «سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید...» (سجده: ۹) و مانند «بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند، آن‌گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید.» (سجده: ۱۱)

ماهیت حقیقی انسان را روح او تشکیل می‌دهد؛ روحی که چون ذاتاً مجرد است، با مرگ بدن و قطع رابطه تدبیری‌اش برای همیشه باقی می‌ماند. در قرآن کریم از روح به «خَلْقًا آخَرَ» (مؤمنون: ۱۴) تعبیر شده است.^(۳۵) انسان روحی الهی دارد و به همین سبب است که در حدیثی نبوی می‌خوانیم: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.»^(۳۶)

ج. از خودبیگانگی

واژه «Alienation» در زبان فارسی به از خودبیگانگی، بی‌خویشی، ناخویشی، با خودبیگانگی، درد بی‌خویشی، خودفراموشی، یئنه شدن، جن‌زدگی، بیگانه‌زده شدن، گرفتار بیگانه شدن، دیگری را به جای خود پنداشتن، دیگری را خود دانستن و خود دیگر پنداری، ترجمه شده است. ریشه این اصطلاح، کلمه لاتینی «alius» به معنای «دیگر» است. alienation در اصل به معنای جن‌زدگی است و می‌توان گفت استفاده از

این واژه برای ادای چنین مقصودی به این دلیل است که از حاکمیت موجودی نامرئی و مسلط حکایت می‌کند که انسان به صورت ناخودآگاه تسلیم اوست و به اندیشه و رفتار انسان شکل و جهت می‌دهد.

فروم واژه از خودبیگانگی را نخستین بار در کتاب *گریز از آزادی* مطرح کرد و سپس در کتاب *جامعه سالم* به توضیح و تبیین بیشتر آن پرداخت.

به اعتقاد فروم انسان وقتی واقعاً سقوط می‌کند که از خویش بیگانه شده و در برابر قدرت، تسلیم شود و بر ضد خویش برگردد؛ اگرچه این امر در قالب خداپرستی صورت پذیرد.^(۳۷) خودستیزی آن‌گاه رخ می‌دهد که شخصی نیروهای خارج از خود [قدرت برتر] را پرستش کند. انسان هرچند به ربط دادن خود به چیزی خارج از خود اشتیاق فراوان دارد، ولی این امر سبب نمی‌شود که آن چیز واقعاً در عالم ثبوت محقق باشد.^(۳۸) فروم از خودبیگانگی انسان معاصر را ناشی از روابط تولید سرمایه‌داری می‌داند و معتقد است تبدیل شخص به شیء،^(۳۹) حاکمیت و روحیه سوداگری، انتقال از جامعه قرون وسطی به جامعه صنعتی، پیدایش مالکیت خصوصی، روابط اجتماعی و نظام ارزش‌های سرمایه‌داری، فرهنگی و بوروکراسی و عقلانیت،^(۴۰) از جمله عوامل از خودبیگانگی است؛ زیرا انسان به واسطه این عوامل از «من شخصی» خود دور می‌شود. این ویژگی‌ها تأثیرپذیری فروم را از اصطلاحات و اعتقادات مارکس به روشنی نشان می‌دهد.

هرچند اریک فروم به درستی به این نکته اشاره کرده است که ممکن است انسان به دلایلی از خویشتن بیگانه و دور شود، ولی چون تفکرات اومانستی دارد، انسان را مرکز عالم وجود دانسته و تسلیم در برابر غیراراده خود را نوعی از خودبیگانگی می‌داند. جای این سؤال باقی است که آیا تسلیم بی‌چون و چرای خود بودن نوعی قید و بند درونی نیست؟ اگر فروم از بت‌پرستی - چه در قالب قدیم یا جدید آن - سخن به میان می‌آورد و از آن نکوهش می‌کند مرادش از بت چیست؟ آیا غیر از این است که انسان مطیع کامل

چیزی باشد که لیاقت اطاعت را ندارد؟ در این صورت، آیا در هیچ شرایطی خود انسان نمی‌تواند نقش یک بت را بازی کند؟ علاوه بر این، چگونه اطاعت از شریف‌ترین موجود - خدای ادیان توحیدی با ویژگی‌هایی که برای آنها بیان شده است - می‌تواند بت‌پرستی باشد، ولی عمل کردن بر اساس خواسته‌های انسانی - با ویژگی‌های خاص و توانایی‌های محدودی که در عالم واقع برای انسان وجود دارد - رهایی از قید و بند اطاعت باشد؟

اهمیت آزادی از اسارت نفس آن قدر در اسلام مهم است که قرآن کریم یکی از اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رهایی انسان‌ها از هواهای نفسانی می‌داند: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف: ۱۵۷). نیز قرآن کریم کسی را که از بت درونی خویش پیروی کند مذمت کرده؛ چراکه چنین شخصی از خود حقیقی‌اش دور شده و در دام و اسارت نفس خویش قرار گرفته است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ (جاثیه: ۲۳).

از خودبیگانگی بشر آن‌گاه رخت برمی‌بندد که انسان از دام ایسم‌های کاذب، از جمله اومانیسیم، مارکسیسم و... رها شود و به سوی پروردگار خویش بازگردد؛ چراکه انسان روحی الهی دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (حجر: ۲۹). بر این اساس، از دیدگاه اسلامی، پناهنده شدن به من شخصی اومانستی که اریک فروم از آن دم می‌زند، عین از خودبیگانگی است؛ زیرا خود حقیقی انسان ماهیت الهی دارد: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره: ۱۵۶) و اگر کسی از این واقعیت دور شود از خود حقیقی‌اش دور شده است. (۴۱)

د. سرشت مشترک انسان‌ها

یکی از بحث‌های مهمی که پیش‌روی دانشمندان علوم انسانی قرار دارد این است که آیا انسان‌ها ویژگی‌های مشترکی دارند یا خیر و اصولاً چه چیزی باعث می‌شود که انسان،

انسان باشد و با تجاوز از چه حدودی، از انسانیت خارج شده و دیگر، تعریف انسان بر او صدق نمی‌کند؟ برخی همچون ریچارد رورتی^(۴۲) معتقدند که طبیعت کلی انسانی وجود ندارد و گذر تاریخ، شیوه‌های مختلف زندگی را رقم می‌زند. وی می‌گوید:

ما خیلی کمتر از اجدادمان به طور جدی به داشتن نظریه در باب طبیعت بشر مایلیم. خیلی کمتر مایلیم وجودشناسی یا تاریخ یا شناخت عادات و رسوم را راهمای حیات بپنداریم. ما تمایل کمتری برای طرح پرسش وجودشناسانه «ما چیستیم» داریم؛ چون شاهدیم که درس اصلی تاریخ و انسان‌شناسی انعطاف‌پذیری فوق‌العاده ماست.^(۴۳)

اما فروم با نقل کردن چند تعریف برای انسان، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که فلاسفه در وجود چیزی که به سبب آن، انسان انسان است، هم‌رأی بوده‌اند. در نتیجه، وی به نوعی قول به سرشت مشترک را برای انسان‌ها قبول کرده است. فروم معتقد است به دلایل مختلفی در قول به سرشت مشترک، تردید شده است که سه مورد از آنها عبارت‌اند از:

۱. تفاوت بسیار زیاد انسان عصر ما با انسان روزگاران پیشین بر اساس شواهد تاریخی، به گونه‌ای که بر اثر تنوع رسوم، ارزش‌ها، احساسات و اندیشه‌ها بسیاری از انسان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که انسان همانند کاغذی سفید به دنیا می‌آید و هر فرهنگی متن خود را بر آن می‌نگارد.

۲. سوءاستفاده شدن از اعتقاد به سرشت مشترک انسان در طول تاریخ، مثل دفاع از برده‌داری، مال‌اندوزی، خودبینی، طمع، قتل، فریب، دروغ و... به بهانه این‌که جزء سرشت انسانی‌اند.

۳. نفوذ اندیشه تکامل.^(۴۴)

اریک فروم یکی از معتقدان به وجود سرشت مشترک میان انسان‌هاست و تلاش می‌کند حتی در دیدگاه تطور هم راهی برای پذیرش سرشت مشترک باز کند. وی بر اساس وجود همین طبیعت مشترک، تقابل منافع فردی و اجتماعی را انکار کرده و منافع

فردی را در راستای منافع جمعی می‌بیند و اصولاً به سبب قبول طبع آدمی است که وی عشق به خود را همان عشق به دیگران می‌داند.^(۴۵)

به اعتقاد وی: «سرشت انسان را نمی‌توان بر حسب ویژگی خاصی مانند عشق، نفرت، خرد، خیر یا شر تعریف کرد، بلکه تنها بر حسب تضادهای بنیادینی تعریف می‌شود که هستی انسان را مشخص می‌کند و در دویارگی زیست‌شناختی بین گزینه‌ای از دست رفته و خودآگاهی ریشه دارند.» به گفته وی: «آنچه در همه انسان‌ها مشترک است، سائقه‌های عضوی آنان و نیازهای وجودشان است.»^(۴۶) از این رو، از دیدگاه وی آنچه طبیعت آدمی را تشکیل می‌دهد مجموعه‌ای از نیازهای بیولوژیک و روانی است که در چارچوب تفسیر ماتریالیستی و خودبنیادانه هستی معنا می‌شود.

خاطر نشان می‌شود که اریک فروم نیازهای وجودی همانند نیاز به ریشه‌داشتگی (یکی شدن با طبیعت)، خلاقیت (ساخت ابزار)، سرسپردگی به چارچوب اعتقادی و وابستگی به انسان‌های دیگر را نیازهای مشترک و معرف طبیعت مشترک انسان‌ها می‌داند. وی زیباترین یا زشت‌ترین تمایلات انسان را جزء لاینفک و تغییرناپذیر وجود انسان نمی‌داند، بلکه معتقد است آنها از فرایند اجتماع که آفریننده انسان است، ناشی می‌شوند.^(۴۷)

فروم برای اثبات سرشت مشترک انسان‌ها به ادله‌ای نیز تمسک کرده است:

استدلال اصلی برای فرض وجود سرشت انسان این است که می‌توان گوهر انسان اندیشه‌ورز را بر حسب شکل‌شناسی، تشریح، فیزیولوژی و پی‌شناسی تعریف کرد.^(۴۸) تجربه انسانی نخستین، حاکی از فهم مشترک و دلیلی روشن بر هسته مشترک انسانی است: هنگامی که هنر بدوی، نقاشی‌های سی هزار سال پیش در غارها یا هنر فرهنگ‌های کاملاً متفاوت، مانند آفریقا، یونان یا قرون وسطی را می‌بینیم، با وجود این واقعیت که این فرهنگ‌ها اساساً متفاوت با فرهنگ ما بوده است درک آن را بدیهی می‌دانیم. در خواب، نمادها و افسانه‌هایی را می‌بینیم که

شبهه چیزهایی است که انسان‌های هزاران سال پیش در بیداری تصور می‌کردند. صرف‌نظر از تفاوت‌های عظیمی که در ادراک آگاهانه وجود دارد آیا اینها زبان مشترکی برای همه انسانیت نیست؟^(۴۹)

وی در جایی دیگر می‌گوید:

اگر این واقعیت که ما سرشت انسانی واحدی داریم، وجود نداشت چگونه می‌توانستیم هنر، اسطوره‌ها، نمایش و پیکرتراشی فرهنگ‌های کاملاً متفاوت [از جامعه خود] را درک کنیم؟^(۵۰)

وجود مفاهیم کلی، مانند انسانیت و انسان‌باوری حاکی از وجود سرشت واحد برای نوع بشر و مبتنی بر آن است و اگر این سرشت مشترک وجود نمی‌داشت، این مفاهیم نیز نمی‌بود.^(۵۱)

ما نیز در اصل وجود طبیعت مشترک با فروم موافقیم و اگر بخواهیم با استفاده از بحث‌های برون دینی مؤیدهایی برای این نظریه بیاوریم، می‌توانیم به وجود اندیشه‌های مشترک بین اندیشمندان مختلف با وجود اختلاف آرا، حقیقت‌جویی و کنجکاوی انسان، زیبایی‌طلبی، مفید بودن بحث و اقناع خصم، میل انسان به جاودانگی، وجود آرمان‌شهرهای مختلف در مکاتب گوناگون، تلاش گروه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و... برای پیشبرد اهداف خویش با استفاده از مفاهیم همه‌فهم همچون عدالت، آزادی، سعادت و... اشاره کنیم. البته با نگاه درون‌دینی می‌توان به برخی از شناخت‌ها (فطرت ادراکی)^(۵۲) و خواست‌های مشترک (فطرت احساسی)^(۵۳) بین افراد اشاره کرد که در آیات و روایات متعددی آمده است. برای نمونه، می‌توان به درک لزوم احسان در برابر احسان،^(۵۴) تمایل تمام انسان‌ها به همسر و فرزند و اموال،^(۵۵) قدرت تشخیص خوب و بد،^(۵۶) گرایش به خیر و فضیلت،^(۵۷) درک وجود خدا^(۵۸) و حتی یکتا دانستن او^(۵۹) و... اشاره کرد.

ه. انسان و دین

رابطه انسان با خدا از دیرباز مورد توجه بشر بوده و بخشی از تحقیقات دانشمندان به این امر اختصاص یافته است. در این بخش، اندیشه‌های اریک فروم در این زمینه گزارش می‌شود. دین در نوشته‌های فروم معنای گسترده‌ای دارد. مراد وی از واژه دین هر سیستم فکری یا عملی است که بین یک گروه مشترک بوده و الگوی جهت‌گیری و مرجع اعتقاد و ایمان افراد آن گروه باشد. بنابراین، هیچ فرهنگی در گذشته نبوده و هیچ فرهنگی در آینده نخواهد بود که واژه دین را نتوان در مورد آن به کار برد.^(۶۰) به اعتقاد وی ریشه‌های عمیق نیاز به یک نظام مشترک جهت‌گیری و یک مرجع اعتقاد و ایمان را می‌توان در شرایط زیستن انسان یافت.^(۶۱)

اریک فروم ادیان را به صورت کلی به ادیان خودکامه و ادیان نوع‌خواهانه تقسیم می‌کند. وی تعریف واژه دین در فرهنگ آکسفورد را که به صورت کلی و بدون پیش‌داوری تعریف می‌کند، بیشتر تعریف دقیقی از دین خودکامه می‌داند. براساس فرهنگ آکسفورد، دین عبارت است از: «شناسایی یک قدرت نامرئی برتر که بر سرنوشت انسان تسلط داشته و واجب‌الاطاعة و لازم‌الاحترام است.»^(۶۲)

آنچه به نظر فروم موجب می‌شود که دینی خودکامه باشد، این است که اولاً، انسان به وسیله قدرتی خارجی و برتر اداره شود و ثانیاً، این قدرت، واجب‌الاطاعة بوده و احترامش لازم باشد. معنای این حرف، حق داشتن قدرت برتر بر وادار کردن انسان به پرستش خود است و همین امر، عنصر اصلی تجربه دینی خودکامه است.^(۶۳)

به اعتقاد فروم در ادیان خودکامه، زندگی فرد بی‌اهمیت تلقی می‌شود و ارزش انسان در انکار ارزش و توانایی خود اوست. آرمان‌های انتزاعی این‌گونه ادیان به سختی با زندگی حقیقی مردم پیوند دارد و آرمان‌هایی چون زندگی پس از مرگ یا آینده نوع بشر و یا سعادت، افراد معاصر را قربانی می‌کند و موجب می‌شود نخبه‌های دینی یا دنیوی به نام آن بر زندگی هم‌نوعان خود تسلط یابند. فروم الهیات کالون را نمونه‌ای از طرز فکر

خودکامه دینی معرفی می‌کند. (۶۴)

به اعتقاد فروم ادیان نوع‌خواهانه بر محور انسان و توانایی‌های وی بنا شده و در واقع، نقطه‌مقابل ادیان خودکامه است. این نوع ادیان بر به کارگیری نیروی منطق انسانی برای شناخت خویشتن، ارتباط با هم نوعان، توسعه بخشیدن به نیروی عشق‌ورزی به دیگران و خود، تجربه کردن همبستگی با همه موجودات و... تأکید می‌کنند. در این‌گونه ایمان، انسان در مسیر رسیدن به حداکثر قدرت گام برمی‌دارد و آنچه فضیلت به شمار می‌رود، تحقق نفس است نه اطاعت و فرمانبرداری از مقامی برتر. علاوه بر این، آنچه شخص بر اساس تجارب فکری و عاطفی به آن اعتقاد پیدا می‌کند همان ایمان واقعی است و هیچ‌گاه نمی‌توان ایمان را پذیرش القائاتی از سوی مقامی برتر دانست. پرواضح است که شخص در ادیان نوع‌خواهانه احساس سعادت، خوشبختی و شادمانی دارد، نه احساس گناه و اندوه و ترس از قدرت برتر و عقوبت نافرمانی وی. (۶۵)

اریک فروم، بودیسم اولیه، (۶۶) تاتوئیسم، تعلیمات اشعیا، مسیح، سقراط، اسپینوزا (۶۷) و برخی از روندهای مذهبی ادیان یهود و مسیح (به ویژه عرفان و صوفیگری) و مذهب منطق انقلاب فرانسه را نمونه‌هایی از دین نوع‌خواهانه معرفی کرده و شالوده آنها را تلاش برای رسیدن به محبت، عشق، حقیقت و عدالت می‌داند. بنابراین، این‌گونه نیست که تنها ادیان توحیدی ادیان نوع‌خواهانه شمرده شوند.

البته باید توجه داشت که «در ادیان توحیدی نوع‌خواهانه، خدا سمبل نیروهای خود انسان است که بشر می‌کوشد در زندگی خود به آنها تحقق بخشد، نه سمبل قدرت و نیرویی برتر از انسان.» (۶۸)

به اعتقاد فروم حتی یک دین می‌تواند، هم خودکامه باشد و هم انسان‌دوست. وی برای اثبات این ادعا به داستان آفرینش انسان و نافرمانی وی که در سفر پیدایش عهد عتیق ذکر شده است، اشاره می‌کند و می‌گوید:

قسمت اول عهد عتیق، روح یک دین خودکامه را دارد. تصویر خدا، تصویر فرمانروای مطلق قبایل دوره پدرسالاری است؛ تصویر کسی که انسان را به دلخواه خود خلق کرده و هر وقت اراده کند می‌تواند او را از بین ببرد.^(۶۹)

وی سپس به داستان طوفان نوح و پشیمان شدن خدا از خلقت انسان که در عهد عتیق آمده اشاره کرده و به این دلیل که خدا حق دارد مخلوقات خود را هلاک کند یا نجات دهد، آن را خودکامگی می‌داند. فروم داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را که در عهد عتیق آمده است، بیانگر رابطه جدیدی بین انسان و خدا می‌داند که خدا در آن، دیگر حاکم مطلق نیست و به رعایت اصلی مقید شده است که نمی‌تواند آن را نقض کند؛ چرا که خداوند عهد کرده است که دیگر هرگز زندگی را از روی زمین محو نکند و در واقع، اصل احترام به زندگی را پذیرفته است و در صورت تخطی، انسان می‌تواند به او اعتراض کند و خدا نیز ناگزیر تسلیم می‌شود. همان‌گونه که به روایت عهد عتیق بعد از آنکه خداوند تصمیم می‌گیرد دو شهر سودوم و عموره را به سبب شرارت‌ها و تبهکاری‌هایشان نابود کند، ابراهیم علیه السلام او را عتاب کرده و می‌گوید: «حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو. آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟»^(۷۰)

فروم با ذکر چند داستان تلاش می‌کند بر حاکمیت منطق انسان که حتی نیروهای ماورای طبیعی نیز نمی‌توانند در کار آن مداخله کنند، تأکید و آن را تأیید کند. وی آمادگی ابراهیم علیه السلام در قربانی کردن اسحاق^(۷۱) و یا تحسین و تمجید کالون از اقتدارات خدا را نمونه‌های دیگری از خودکامگی ادیانی می‌داند که چنین آموزه‌هایی دارند؛ چرا که روح آنها متضمن تسلیم در برابر قدرت و فقدان عشق و احترام به انسان‌هاست و اساساً چنین آموزه‌هایی استعدادها را تضعیف کرده و به اضطراب، اندوه و فقدان نیروی خلاقیت منجر می‌شود. وی در مقابل، با استناد به این کلام مسیح که «بهشت خدا در خود شماست»، مسیحیت اصیل و ابتدایی را دینی بشردوستانه معرفی می‌کند؛ دینی که در

آن، همانند ادیان نوع خواهانه دیگر، وجدان، صدای باطنی شده مراجع اقتدار نیست، بلکه صدای خود انسان و پاسدار استقلال و انسجام اخلاقی اوست که هنگامی که شخص در معرض سقوط و لغزش قرار می‌گیرد او را به خود بازمی‌خواند. گناه اساساً بر ضد خدا نیست، بلکه بر ضد خود انسان است و واکنش در برابر آگاهی از گناه، بیزاری از خویشتن نیست، بلکه انگیزه‌ای قوی برای اصلاح و بهبود است.^(۷۲)

اریک فروم نقش مسئله گناه را در روان‌کاوی، کمتر از نقش آن در دین نمی‌داند و برای نمونه به بیماری اشاره می‌کند که به سبب بی‌مهری به والدین احساس گناه می‌کند، بر فکر خود فشار آورده و از طریق حس حقارت و تباهی و غالباً به وسیله یک میل خودآگاه یا ناخودآگاه به مجازات شدن واکنش نشان می‌دهد. وی می‌گوید: «معمولاً تشخیص اینکه یک چنین واکنش پر دامنه از یک جهت‌گیری خودکامه نشئت می‌گیرد، مشکل نیست.»^(۷۳) فروم راه درمان این بیمار را خودآگاهی وی از ندای وجدانش و پیروی از آن می‌داند. وی توصیه می‌کند که روان‌کاو نیز در مسیر راهنمایی این بیمار نباید همچون یک مرجع اقتدار عمل کند.^(۷۴)

فروم برای پاسخ دادن به این سؤال که آیا روان‌کاوی تهدیدی برای دین به شمار می‌آید یا خیر، چهار جنبه ویژه دین را بررسی می‌کند:

۱. جنبه عملی: یعنی احساس و ایمان دینی که در تعالیم ادیان مختلف شرق و غرب، اصلی مشترک است و علاقه به روح انسان و گشایش نیروی عشق و خرد در کانون آن قرار دارد. «روان‌کاوی نه تنها خطری برای این هدف نیست، بلکه به آن کمک می‌کند.»^(۷۵) از نظر فروم آنچه می‌تواند این جنبه را با خطر روبه‌رو کند این است که انسان از جست‌وجوی اهداف متعالی زندگی خود دست کشیده و به صورت ابزاری در خدمت ماشین‌های دست‌ساخته خویش درآید.

۲. جنبه علمی جادویی: فروم درباره این جنبه از دین، این‌گونه توضیح می‌دهد که انسان برای مقابله با طبیعت، فرضیه‌هایی راجع به آن وضع می‌کرد، به صورتی که جزئی از مذهب

وی درمی‌آمد و برای پاسخ‌گویی به آن دسته از نیازهای عملی که خود قادر نبود آنها را به گونه‌ای شایسته برطرف کند به خدایان روی می‌آورد، از این‌رو، هرچه طبیعت بیشتر شناخته می‌شد احتیاج کمتری به دین به عنوان یک توجیه علمی و وسیله‌ای جادویی برای تسلط بر طبیعت، احساس می‌شد. فروم در این بخش به تعارض علم و دین اشاره کرده و می‌گوید:

به نظر من، حتی اگر کسی اظهار می‌داشت که نظریهٔ ادیان یهود و مسیح دربارهٔ منشأ عالم به اندازهٔ هر نظر علمی دیگری، منطقی و قابل دفاع است باز بحث بر سر جنبه علمی دین بود نه جنبه مذهبی آن!^(۷۶)

۳. جنبهٔ آیینی و شعائری: روان‌کاوان به این جنبه توجه خاصی دارند. فروم می‌گوید:

ما نه تنها به یک الگوی جهت‌گیری نیازمندیم که به حیات ما معنا و مفهوم بدهد و بتوانیم با هم‌نوعان خویش در آن سهیم باشیم، بلکه به ابزار و بیان سرسپردگی خود به ارزش‌های متعالی به وسیله اعمالی که دیگران نیز در آن شرکت دارند احتیاج داریم. آیین‌ها و شعائر به معنای وسیع کلمه، عملی است جمعی و مبین تلاش‌های مشترکی که ریشه آن در ارزش‌های مشترک قرار دارد.^(۷۷)

وی ادعا می‌کند که اگر می‌شد شعائر را به آسانی ابداع نمود می‌توانستیم شعائر نوع‌خواهانه تازه‌ای خلق کنیم.^(۷۸)

۴. جنبهٔ معناشناختی: مراد از آن، جنبه سمبلیک دین است که تجربه‌های درونی اندیشه و احساس را به گونه‌ای بیان می‌کند که گویی تجارب حسی هستند. وی در بخشی از سخنان خود می‌گوید:

مسئلهٔ دین، مسئله خدا نیست، بلکه مسئلهٔ انسان است. ... بدبختانه بحث‌های دینی از عصر روشنگری به بعد بیشتر بر محور اثبات یا رد اعتقاد به خدا دور زده است تا اثبات یا نفی طرز فکرهای خاص انسانی. مسئله حیاتی مذهبی‌ها در این سؤال جلوه‌گر شده است که آیا به خدا اعتقاد داری؟ انکار خدا عقیده کسانی بوده است که

برضد کلیسا به مبارزه برخاسته‌اند. به آسانی می‌توان مشاهده کرد بسیاری از آنهایی که ادعای اعتقاد به خدا را دارند از نظر اصول انسانی، بت پرست و یا افراد بدون ایمانی هستند، در حالی که برخی از باحرارت‌ترین خدانشناسان که زندگی خود را وقف رفاه بشریت کرده و برادری و عشق را پیشه خود قرار داده‌اند، ایمان و طرز فکر دینی عمیقی از خود ظاهر ساخته‌اند. تمرکز بحث‌های دینی روی قبول یا نفی سمبل خدا سد راه تلقی دین به عنوان یک مسئله انسانی می‌شود و از رشد آن طرز فکری که بتوان گرایش نوع‌خواهانه دینی‌اش نامید، جلوگیری می‌کند.^(۷۹)

به صورت خلاصه^(۸۰) می‌توان گفت که از یک فروم در کتاب روان‌کاوی و دین تلاش می‌کند نادرستی این عقیده را که اگر ما اصول دینی را نپذیریم نمی‌توانیم به روح انسان علاقه‌مند باشیم آشکار کند و می‌گوید: روان‌کاو به این نکته پی می‌برد که «مسئله اساسی، بازگشت انسان به دین و اعتقاد به خدا نیست، بلکه این نکته است که آیا در زندگی انسان، عشق و محبت جایی دارد یا نه؟»^(۸۱)

فروم می‌گوید:

اعتقاد دارم که نه زندگی و نه تاریخ یک معنای غایی ندارد که بتواند به زندگانی فرد معنا دهد یا دلیل موجهی برای رنج او باشد. با توجه به اینکه تضاد و ناتوانی، وجود انسان‌ها را دربر گرفته است، بدیهی است که به دنبال مطلقی باشد که توهم یقین را برایش آورده و او را از تعارض، شک و یافتن پاسخ رها کند. با این همه، هیچ خدایی - خواه لاهوتی، فلسفی یا تاریخی - توان آن ندارد که رهایی و آرامش را فراهم آورد... انسان نمی‌تواند غایتی رهایی‌بخش یا پاسخی مطلق بیابد.^(۸۲)

فروم - به گفته خودش - بر پایه مفاهیم خداپرستانه نمی‌اندیشد و به اعتقاد وی مفهوم خدا فقط مفهوم تاریخی مشروطی است که انسان در آن (قالب)، تجربه‌ای را که از قوای عالی‌تر خویشتن دارد و آرزوی خود را برای (رسیدن به) حقیقت و وحدت در یک دوره تاریخی مفروض بیان کرده است.^(۸۳) وی جوهر دین را زندگی اجتماعی در همه

جنبه‌های کار، فراغت و روابط شخصی معرفی کرده و نیازی به دین جداگانه‌ای نمی‌بیند و با این همه، تمایل به دین‌داری بی‌خدا و بدون مؤسسات مذهبی را حمله به مذاهب موجود نمی‌داند! (۸۴)

هرچند فروم از اسلام نامی به میان نمی‌آورد، ولی داستان‌هایی را از تورات و انجیل نقل کرده و در آنها به زعم خود، نمونه‌هایی از قدرت غیرمنطقی را شاهد می‌آورد که نظیر آنها در قرآن نیز موجود است. (۸۵)

نقد دیدگاه فروم درباره دین

به نظر می‌رسد که اولاً، وجود قدرتی برتر از انسان و لازم بودن اطاعت از وی از یک سو، و عکس آن از سوی دیگر، هیچ‌گاه نمی‌تواند ملاکی درست برای تشخیص ادیان نوع‌دوست و خودکامه به شمار آید. تصویری که فروم از ادیان دارد تصویری نادرست و غیرمعقول است. وی به عنوان محقق، پیش از آنکه به داوری درباره ادیان بپردازد، می‌بایست در مبادی و پیش‌فرض‌های نظریه‌هایش دقت و تحقیق بیشتر می‌کرد. تنها در این صورت می‌توانست قضاوتی عادلانه و واقع‌بینانه داشته باشد. خودکامگی وقتی محقق می‌شود که قدرتی مساوی یا برتر بخواهد به ناحق و زور و بدون آنکه استحقاقش را داشته باشد، با هدف برآورده شدن نفع شخصی خویش، کسی را به کاری امر کرده یا از کاری باز دارد و نهایتاً او را بدون دلیل، پاداش داده یا عقاب کند. برای کسی که اندک آشنایی با ادیانی چون اسلام داشته باشد، واضح است که به هیچ وجه خدای این ادیان، خودکامه نبوده و همواره نهایت لطف و رحمت را بر بندگانش نازل می‌کند و در واقع، رابطه خدا و انسان، رابطه محبانه و عاشقانه است. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾ (بقره: ۲۲۲)، ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره: ۱۶۰) و... بر این ادعا دلالت می‌کند.

ثانیاً، هیچ‌گاه در پذیرش یک دین، اجبار و الزامی در کار نیست. این مطلب به روشنی از متون اصیل دینی، مانند قرآن کریم و روایات به دست می‌آید؛ مانند ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي

الدِّينِ ﴿ (بقره: ۲۵۶)، ﴿ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى ﴾ (اعلی: ۹) (۸۶) و... چراکه انسان می‌تواند با استفاده از قدرت تفکر خویش و با تحقیق، به دین یا آیینی گرایش پیدا کند که جامع‌تر بوده و تمام نیازهای وجودی او را برآورده کند. آزادی تفکر در اسلام به رسمیت شناخته می‌شود: ﴿ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴾ (زمر: ۱۷-۱۸) ولی بعد از پذیرش آن باید به تمام تعالیم و دستورات عمل شود.

ثالثاً، صحیح است که عشق و محبت در زندگی انسان نقش مهمی دارد، ولی نه عشق دنیایی که فروم می‌گوید، بلکه عشق به معشوق واقعی و کاملی که تمام هستی، واله اویند. هرچند فروم می‌کوشد راه غلبه بر اضطراب و تنهایی را عشق بارور معرفی کند، (۸۷) ولی به نظر می‌رسد آنچه در این زمینه بیان می‌کند حاکی از عشق و محبتی دنیایی و محدود و در نتیجه، ناقص است، در حالی که عشق واقعی آن است که هیچ‌گاه رو به زوال نبوده و نامحدود باشد؛ همان چیزی که در ادیان توحیدی، «عشق الهی» نامیده می‌شود.

علاوه بر آنچه گفته شد شاید مهم‌ترین نقدی که در این زمینه بتوان به فروم داشت اصل ماهیت دین و راز نیاز به دین است. وی از یک سو، باید محدودیت توانایی‌های انسان را به رسمیت بشناسد و از سوی دیگر، دین را حقیقتی الهی (و نه ساخته فکر و تحلیل بشر) بداند تا بتواند از این سراب، نجات یابد.

و. انسان کامل

مفهوم انسان کامل از دیرباز در عقاید هندوان، ایرانیان، یونانیان و... وجود داشته است، بلکه می‌توان ادعا کرد که این مفهوم، دیرینه‌ای به اندازه تاریخ بشریت دارد. از دیدگاه فروم انسان کامل کسی است که ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

۱. بتواند به بهترین وجه نیازهای اساسی خود را شناخته و به صورت صحیح آنها را

برآورده کند؛ یعنی:

الف) مهم‌تر از اینکه می‌داند برای بقای او چه چیزهایی لازم است، بفهمد زندگی بشری برای چیست و چه معنایی می‌تواند داشته باشد.^(۸۸) همچنین در مسیر فهم معنای زندگی حرکت کرده و تنها در پی اهداف مادی زندگی و در جهت بقای پیکر مادی خود نباشد.

ب) ضمن آنکه آزادی و استقلال فردی خود را حفظ می‌کند بتواند با دیگران نیز ارتباط داشته باشد؛ نه تسلیم چیزی شود و نه بر چیزی سلطه پیدا کند. به اعتقاد فروم این «وابستگی بارور» جز با عشق میسر نیست.

ج) بتواند به میل به کمال پاسخ مثبت داده و فعالانه و خلاقانه در این مسیر گام بردارد.
د) درک کند که ریشه و اصل او عشق به انسانیت و برادری است و سعی کند دنیایی بر این مبنای بسازد.

ه) بتواند «من بودن» و هویت خود را به عنوان موجودی فعال و غیروابسته به گروه یا قبیله‌ای دریابد.

۲. رهایی از بندهای درونی و بیرونی: فروم بر این نکته تأکید دارد که انسان نباید برده قدرت‌های درونی یا بیرونی، مانند انتظارات دیگران، ماشین‌های صنعتی، شهوت، قدرت، مقام، تکنولوژی و... باشد. انسان ابزاری در خدمت ساخته‌های خودش نیست، بلکه مرکز عالم وجود است،^(۸۹) از این رو، اگر در رابطه خود با جهان، حالت فعالانه خود را از دست داده و دچار انفعال شود و در برابر بت‌های درون و بیرون زانو بزند، به انسانی مضطرب و تنها تبدیل می‌شود و از خویشتن خود بیگانه و دور می‌شود.^(۹۰) توصیه فروم این است که انسان تفکر و منطق را جایگزین منطق بی‌روح ماشین کند.

۳. رسیدن به آزادی مثبت از طریق به فعلیت رساندن نفس:^(۹۱) نه تنها بینش عقلی صرف، بلکه استعدادهای هیجانی نیز باید به فعلیت برسند.

فروم معتقد است که «آزادی مثبت عبارت است از فعالیت خودانگیخته^(۹۲) مجموع تمامیت یافته شخصیت آدمی.»^(۹۳) وی کسی را خودانگیخته می‌داند که افکار و

احساسات و افعالش بیان نفس اوست، نه نمایانگر یک ماشین خودکار. نفس چنین شخصی از حالت قوه به فعلیت درآمده است.

فروم از میان عشق و کار، عشق را بزرگ‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده خودانگیختگی می‌داند. با عشق، انسان می‌تواند با حفظ فردیت خویش، با دیگران یکی شود، و با کار، شکاف میان عقل و طبیعت از میان می‌رود. انسان خودانگیخته «پی می‌برد که زندگی فقط یک معنا دارد و آن، خود زندگی کردن است.»^(۹۴)

فروم در مقام تجزیه و تحلیل معنای آزادی می‌گوید:

هیچ قدرتی بالاتر از خود بکنا و منفرد نیست و آدمی مرکز و هدف زندگی خویش

است؛ رشد و تحقق فردیت انسان هدفی است که هرگز نمی‌تواند تابع هدف‌هایی

باشد که دارای ارزش بیشتر قلمداد می‌شوند.^(۹۵)

وی آرمان اصیل را هر هدفی می‌داند که به خوشبختی ایشان کمک کند و معتقد است آرمان اصیل به معنای «اثبات و تصدیق واضح خویشتن است نه نیرویی برتر از فرد که پنهان و در حجاب است.»^(۹۶) لازم به ذکر است که هرچند فروم بین قدرت معقول و نامعقول فرق گذاشته و قدرت برتری که معقول باشد را پذیرفته است،^(۹۷) ولی این پذیرش هم در راستای تحقق رشد مصالح مادی فردی است. فروم معتقد است که عوامل اجتماعی، مانند آزادی اقتصادی، فکری، اخلاقی، برادری و برابری نیز برای رسیدن به خودانگیختگی لازم است و هیچ مانعی، از جمله آداب و رسوم اجتماعی، تلقینات و تحمیلات فرهنگی،^(۹۸) بی‌توجهی به مسئله مرگ^(۹۹) که مانع همبستگی انسان‌هاست، و وسایل ارتباط جمعی،^(۱۰۰) نباید سد راه شخص برای رسیدن به آزادی حقیقی قرارگیرد. توجه به چند نکته در این بخش ضروری است:

۱. به نظر می‌رسد/ریک فروم در بحث‌های خود، از کلمات دوپهلوی استفاده می‌کند که

به سبب اشتراک لفظی آن واژه‌ها موجب اشتباه و مغالطه می‌شود. علاوه بر این وی

هیچ‌گاه درصدد تعریف و تبیین آنها به صورت واضح و روشن برنیامده است. کلماتی،

چون آزادی، عشق، کمال، سعادت و... از این قبیل‌اند.

۲. هیچ‌گاه نمی‌توان به بهانه آزادی، دست از هرگونه تسلیم و اطاعت از قوانین برداشت؛ چراکه اگر هیچ‌کس هیچ قانون و الزامی را نپذیرد هرج و مرج پیش می‌آید و اصلاً ناخواسته، تسلیم قانون «عدم پذیرش قوانین» شده است، و اگر انسان‌ها تسلیم قوانینی شوند که توسط کسی غیر از خالق بشر و عالم به تمام زوایای وجودی او وضع شده است، به اسارت غیر درآمده‌اند. پس آزادی حقیقی، ایمان به سرسلسله هستی و تسلیم عاشقانه در برابر اوست.^(۱۰۱) علاوه بر این اگر کسی طرفدار اومانیزم یا هر مکتب دیگری باشد نیز ناچار باید در برابر ارزش‌های مورد قبول در آن مکتب، تسلیم باشد و به هیچ عنوان نمی‌تواند هم طرفدار یک مکتب باشد و در عین حال، اصول آن را رد کند. بنابراین، مهم این نکته است که انسان بتواند با آزادی کامل و به دور از هواهای نفسانی یا عوامل دیگر به کشف حقیقت بپردازد و طبق آن عمل کند؛ کاری که اسلام مشوق آن است و عین آزادی است.

۳. بر اساس دیدگاه فروم هرکس نفسش از قوه به فعلیت برسد خودانگیخته بوده و در راه کمال قرار گرفته است. باید توجه داشت که چون در این تعریف، عواملی مثل اعتقاد و ایمان و رعایت موازین اخلاقی لحاظ نشده است باید افرادی مانند هیتلر، ابوجهل، ابن‌ملجم و... نیز خودانگیخته باشند؛ آیا می‌توان پذیرفت که چنین اشخاصی در مسیر کمال قدم برمی‌داشته‌اند؟

۴. در منابع اسلامی نیز هرچند «بودن» بی‌اهمیت نیست، ولی «شدن»، اهمیت بیشتری دارد. تعبیری، مانند «الی‌الله‌المصیر»، «إبتغاء وجه‌الله» و تعالیمی چون بایستگی یا شایستگی قصد قربت در اعمال و... شاهدهی بر این مدعاست. فروم مسئله «شدن» را در برابر «بودن» در قالبی ماده‌گرایانه در کتاب *To Have Or To Be?* بیان کرده است.

۵. آنچه فروم در مقام بیان ویژگی‌های انسان کامل بیان کرده مبنی بر دیدگاه‌های اومانیزمی است و روشن است که با بطلان تفکرات اومانیزمی و قبول مبانی اسلامی در

انسان‌شناسی، بسیاری از این ویژگی‌ها پذیرفته نمی‌شود. البته برخی از این ویژگی‌ها به‌مثابه علل ناقصه رسیدن به کمال پذیرفته می‌شوند، ولی به‌طور مسلم، ارزش‌های دیگری به این ویژگی‌ها افزوده می‌شوند که خاستگاه الهی دارند و در کتاب‌های مختلفی این موضوع بررسی شده است. (۱۰۲)

نتیجه‌گیری

انسان در اندیشه‌ی اریک فروم ارزش‌والایی ندارد و او از بسیاری از ابعاد ارزشمند وجود انسانی در تحقیقاتش غفلت کرده است، از این‌رو، دیدگاه‌های روان‌کاوانه‌ی وی بر اساس درک نادرستی از مقام و منزلت انسان و ارزش‌های وجودی وی بنا شده است. با توجه به آنچه در این مقاله بیان شد می‌توان ادعا کرد که انسان‌شناسی اریک فروم علاوه بر اینکه هماهنگی درونی ندارد، در بسیاری از موارد با تعالیم اسلام هماهنگی ندارد و نقدهای اساسی و مبنایی بر آن وارد است. انسان در دیدگاه اریک فروم با توجه به اوصاف معمول و روزمره و البته در چارچوب دیدگاه‌های اومانستی تحلیل می‌شود، حال آنکه انسان ایده‌آل در دیدگاه اسلامی به مقامی برتر دست می‌یابد و در واقع به جایگاه رفیع و درخور شأن خود می‌رسد؛ چراکه در انسان‌شناسی اسلامی امتیازاتی، مانند جامعیت، اتقان و خطاناپذیری، و بینش ساختاری (توجه به ساحت‌های مختلف وجود انسان با یکدیگر) وجود دارد که انسان‌شناسی غربی از آنها بی‌بهره است.

پی‌نوشت‌ها

1. Erich From.

۲- وی در کتاب *Beyond the Chains of Illusion*. ص ۱۱ و ۱۲ از مارکس و فروید تجلیل می‌کند.

3. Max Horkheimer.

4. Theodor Erick Adorno.

5. Herbert Marcuse.

6. *International Encyclopedia of the Social Sciences*, v.18, p. 215-220.

7. *Escape from Freedom*.

8. *Man for Himself, an Inquiry into the Psychology of Ethics*.

9. *Psychoanalysis and Religion*.

10. *The Sane Society*.

11. *Marx's Concept of Man*.

12. *You Shall Be as Gods: a Radical Interpretation of the Old Testament and its Tradition*.

13. *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*.

14. *The Crisis of Psychoanalysis*.

15. *The Anatomy of Human Destructiveness*.

16. *To Have or to Be?*

۱۷- اشاره به برخی دیگر از آثار فروم خالی از لطف نیست: زبان از یادرفته: مقدمه‌ای بر درک زبان سمبولیک در رؤیا، داستان‌های کودکان و اساطیر، ترجمه ابراهیم امانت (۱۹۵۱)،

Forgotten Language; an Introduction to the Understanding of Dreams, Fairy tales, and myths

هنر عشق‌ورزیدن (*The Art of Loving*)، ترجمه پوری سلطانی (۱۹۵۶)، رسالت زیگموند فروید

(*Sigmund Freud's Mission; an Analysis of his Personality and Influence*)، ترجمه فرید جواهرکلام

(۱۹۵۹)، روان‌کاوی و ذن بودیسم (*Psychoanalysis and Zen Buddhism*)، ترجمه نصرالله غفاری

(۱۹۶۰)، آیا انسان پیروز خواهد شد؟: حقیقت و افسانه در سیاست جهانی، ترجمه عزت‌الله فولادوند

(۱۹۶۱)،

May Man Prevail? An Inquiry Into the Facts and Fictions of Foreign Policy.

فراسوی زنجیرهای پندار، ترجمه بهزاد برکت (۱۹۶۲)،

Beyond the Chains of Illusion: my encounter with Marx and Freud

جزم‌اندیشی مسیحی و جستارهایی در مذهب، روان‌شناسی و فرهنگ، ترجمه منصور گودرزی (۱۹۶۳).

The Dogma of Christ and other Essays on Religion, Psychology and Culture

دل آدمی و گرایشش به خیر و شر، ترجمه گیتی خوشدل (۱۹۶۴).

The Heart of Man, its Genius for Good and Evil

Socialist Humanism (1965), *The Nature of Man* (1968), *Social Character in a Mexican Village; a*

Sociopschoanalytic Study (Fromm & Maccoby) (1970), *Greatness and Limitation of Freud's*

Thought (1979), *On Disobedience and other essays* (1984)

به نام زندگی (*For the Love of Life*)، ترجمه اکبر تبریزی (۱۹۸۶)، هنر گوش کردن (*The Art of Listening*).

ترجمه حسن نایب‌آقا (۱۹۹۴)، *On Being Human* (1997).

18. Erich Fromm, *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*, p. 61.

۱۹- برای مطالعه این بیانیه، ر.ک:

http://www.americanhumanist.org/Who_We_Are/About_Humanism/Humanist_Manifesto_I.

۲۰- اریک فروم، *انسان برای خویشتن*، ص ۳۰.

۲۱- همان، ص ۱۷۷.

۲۲- همان، ص ۲۷۱.

23. Erich Fromm, *To Have Or To Be?*, p. 161.

24. Ibid, p. 162.

25. Erich Fromm, *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*, p. 165.

۲۶- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۱۳۳، ح ۲۲۹۱.

۲۷- محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۸، ص ۷۸.

۲۸- بقره: ۲۵، ۲۹، ۸۱ و ۸۲؛ آل عمران: ۱۵، ۸۸ و ۱۱۶.

29. Erich Fromm, *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*, p. 61.

30. Erich Fromm, *The Anatomy of Human Destructiveness*, p. 31.

۳۱- آیه ۴۴ سوره فرقان نیز گواه این واقعیت است.

32. Erich Fromm, *The Anatomy of Human Destructiveness*, p. 250.

33. Erich Fromm, *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*, p. 61-62.

۳۴- برای نمونه، ر.ک: ابن سینا، *النفس من کتاب الشفاء*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۳۵- برای مطالعه بیشتر، ر.ک: محمود رجبی، *انسان‌شناسی*، ص ۷۵-۹۶.

بررسی مبانی انسان‌شناختی دیدگاه‌های اریک فروم □ ۲۲۳

- ۳۶- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲، ص ۳۲.
- ۳۷- اریک فروم، *روان‌کاوی و دین*، ترجمه آرسن نظریان، ص ۶۹.
- ۳۸- همان، ص ۷۱.
- ۳۹- اریک فروم، *انسان برای خویشتن*، ترجمه اکبر تبریزی، ص ۲۷۰؛
- Erick From, *The Art of Loving*, p. 72-73 & 88.
- ۴۰- اریک فروم، *جامعه سالم*، ترجمه اکبر تبریزی، ص ۱۳۰-۱۶۲.
- ۴۱- حشر: ۴۴.
42. Richard Rorty.
43. Richard Rorty, *Truth And Progress, Philosophical Papers*, p. 169.
44. Erich Fromm, *The Anatomy of Human Destructiveness*, p. 247-248.
- ۴۵- اریک فروم، *انسان برای خویشتن*، ص ۱۴۶-۱۴۷.
46. Erich Fromm, *The Anatomy of Human Destructiveness*, p. 255.
- ۴۷- اریک فروم، *گریز از آزادی*، ص ۳۳.
48. Erich Fromm, *The Anatomy of Human Destructiveness*, p. 248.
49. Ibid, p. 257.
50. Erich Fromm, *Beyond the Chains of Illusion: My Encounter with Marx and Freud*, p. 26.
51. Ibid.
- ۵۲- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۳، ص ۴۷۶-۴۷۹.
- ۵۳- همان، ص ۴۹۲-۵۰۲.
- ۵۴- الرحمن: ۶۰.
- ۵۵- آل عمران: ۱۴.
- ۵۶- شمس: ۸.
- ۵۷- حشر: ۹.
- ۵۸- ابراهیم: ۱۰.
- ۵۹- *نهج البلاغه*، تحقیق صبحی صالح، خ ۱۱۰.
- ۶۰- اریک فروم، *روان‌کاوی و دین*، ص ۳۴.
- ۶۱- همان، ص ۳۹ و ۳۴.

- ۶۲- همان، ص ۴۸.
- ۶۳- همان، ص ۴۹.
- ۶۴- همان، ص ۴۹ و ۵۰.
- ۶۵- همان، ص ۵۱.
- ۶۶- همان، ص ۵۲.
- ۶۷- فروم به این دلیل عقاید مذهبی اسپینوزا را نوع خواهانه می‌داند که خدا به این معنا در اندیشه او خودکامه نیست که نمی‌تواند چیزی را تغییر دهد و در حقیقت خدا و مجموع کائنات یکی هستند.
- ۶۸- اریک فروم، *روان‌کاوی و دین*، ص ۵۱.
- ۶۹- همان، ص ۵۷.
- ۷۰- *سفر پیدایش*، ۲۵:۱۸.
- ۷۱- باید توجه داشت که روایت کتاب مقدس در اینجا با آنچه در قرآن کریم آمده متفاوت است.
- ۷۲- اریک فروم، *روان‌کاوی و دین*، ص ۸ و ۱۰۹، نیز، ر.ک: همو، *انسان برای خویشتن*، بحث وجدان خودکامه در برابر وجدان نوع خواهانه.
- ۷۳- همان، ص ۱۱۱.
- ۷۴- همان، ص ۱۱۴.
- ۷۵- همان، ص ۱۲۲.
- ۷۶- همان، ص ۱۲۹.
- ۷۷- همان، ص ۱۳۲.
- ۷۸- شباهت این عبارت با بیانیه اومانیسیت‌ها - بخصوص ماده سیزده - روشن است.
- ۷۹- همان، ص ۱۳۷.
- ۸۰- برای آشنایی بیشتر با نگرش کلی فروم درباره دین، ر.ک:
- David M, Wulff, *Psychology of Religion: Classic and Contemporary*, p. 595-604.
- ۸۱- اریک فروم، *روان‌کاوی و دین*، ص ۱۹. شبیه این حرف در ماده اول، ششم و هشتم بیانیه اومانیسیت‌ها وجود دارد.
82. Erich Fromm, *Beyond the Chains of Illusion: my Encounter with Marx and Freud*, p. 166-167.
83. Erich Fromm, *The Art of Loving*, p. 60-61.
84. Erich Fromm, *To Have Or To Be?*, p. 186;
- این مطلب هم بسیار شبیه ماده هفت بیانیه اومانیسیت‌هاست.

۲۲۵ □ بررسی مبانی انسان‌شناختی دیدگاه‌های اریک فروم

۸۵- اریک فروم، *انسان برای خویشتن*، ص ۱۶۴-۱۶۷.

۸۶- برخی دیگر از این قبیل آیات، عبارتند از: انسان: ۳؛ نبأ: ۳۹؛ نحل: ۳۵ و...

87. Erich Fromm, *The Art of Loving*, P. 8.

88. Erich Fromm, *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*, p. 71.

89. Ibid, p. 1-4.

با ماده چهاردهم بیانیه اومانیت‌ها مقایسه شود.

90. Ibid, p. 41.

۹۱- فروم این فرایند را «خودانگیزگی» می‌نامد. با ماده هشتم بیانیه اومانیت‌ها مقایسه شود.

92. Spontaneous.

93. Erich Fromm, *Escape From Freedom*, p. 284.

94. Ibid, p. 289.

95. Ibid, p. 291.

96. Ibid, p. 294.

97. Ibid, p. 295-296.

98. Ibid, p. 275.

99. Ibid, p. 270-271.

100. Ibid, p. 149-150 & 276.

۱۰۱- ابن‌سینا، *الاشارات و التنبيهات*، تحقیق مجتبی زارعی، ص ۲۶۶-۲۶۹.

۱۰۲- برای نمونه، رک: جعفر سبحانی، *سیمای انسان کامل در قرآن*؛ حسن حسن‌زاده آملی، *انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه*.

منابع

- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ط. الثانية، قم، دارالهجره، ۱۴۲۲ق.
- ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۳ق.
- —، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۴۱۷ق.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
- حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، بی تا.
- رجبی، محمود، انسان شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- سبحانی، جعفر، سیمای انسان کامل در قرآن، چ ششم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- فروم، اریک، انسان برای خویشتن، ترجمه اکبر تبریزی، چ سوم، تهران، بهجت، ۱۳۸۵.
- —، جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، کتابخانه بهجت، ۱۳۵۷.
- —، روان کاوی و دین، ترجمه آرسن نظریان، چ پنجم، تهران، پویش، ۱۳۶۳.
- —، گریز از آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، چ ششم، تهران، مروارید، ۱۳۷۰.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چ نهم، قم، صدرا، ۱۳۸۰.
- Fromm, Erich, *Beyond the Chains of Illusion: My Encounter with Marx and Freud*, London, Abacus, 1980.
- —, *Escape from Freedom*, Avon Books, 1965.
- —, *The Anatomy of Human Destructiveness*, New York, Fawcett Crest, 1973.
- —, *The Art of Loving*, New York, Bantam Books, 1963.
- —, *The Revolution of Hope, Toward a Humanized Technology*, London, Bantam Books, 1971.
- —, *To Have or to Be?*, ed. by Ruth Nanda Anshen, New York, Harper & Row Publishers, 1976.
- Rorty, Richard, *Truth and Progress, Philosophical Papers*, London, Cambridge University Press, 1998.
- Sills, David L and Robert K. Merton (ed.), *International Encyclopedia of the Social Sciences*, New York, the MacMilan Co, 1968-1991.
- Wulff, David M., *Psychology of Religion: Classic and Contemporary*, New York, John Wiley & Sons, 1997.